

طلب مغفرت در مورد نسیان و خطا از حیث حقوقی «درآیه ۲۸۶ سوره بقره»

سید محمد اسدی نژاد^{۱*}

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22084/DUA.2024.29244.1070](https://doi.org/10.22084/DUA.2024.29244.1070)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۱



چکیده

دعا و نیایش نه تنها برای طلب حاجات است، بلکه وسیله‌ای برای تزکیه و قرب الهی و رسیدن به جامعه توحیدی محسوب می‌شود. جامعه توحیدی جز با رعایت حق الناس و حق الله به وجود نمی‌آید. بر اساس دعای مندرج در آیه ۲۸۶ سوره بقره، طلب مغفرت از بابت نسیان و خطای انسانی خواسته شده است. سؤال این است: هدف از طلب مغفرت با وجود عدم سوءنیت چیست و طلب مغفرت چه تأثیری دارد؟ در این مقاله با مطالعه کتابخانه‌ای و با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی معلوم می‌شود، نسیان و خطا اگر دارای زمینه‌های اختیاری و مبتنی بر تقصیر عمدی نبوده باشد، بر اساس حدیث رفع ممکن است موجب رفع حکم تکلیفی در شرایط خاص شود؛ ولی موجب رفع حکم وضعی نمی‌گردد و طلب مغفرت از این حیث تأثیری ندارد. رفع حکم در این گونه موارد، نه تنها از باب امتنان است، بلکه خسارت وارد شده به دیگران در هر صورت باید جبران گردد. هر چند نسیان و خطا ممکن است در اثر غفلت باشد ولی در هر صورت، رعایت حق الناس و جبران خسارت به‌عنوان مقدمه موجب استجاب دعا می‌شود. عدم رعایت آن از موانع استجاب دعاست.

واژه‌های کلیدی: دعا، نسیان، خطا، حدیث رفع، حکم تکلیفی، حکم وضعی

۱- دانشیار گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران asadinezhad@guilan.ac.ir

۱- مقدمه

اغلب احکام موجود در آیات مختلف قرآن کریم، مربوط به حقوق و سیاست و همچنین، مربوط به تنظیم روابط اجتماعی و رعایت حق الناس در کنار حق الله است. منظور از حق الله حقوق خداوند بر بندگان است؛ اما منظور از حق الناس به رعایت حقوقی گفته می‌شود که در ارتباط با دیگران است. زندگی در جامعه توحیدی، بدون رعایت حق الله و حق الناس امکان‌پذیر نیست؛ بلکه لازمه رسیدن به جامعه توحیدی رعایت حقوق دیگران است. برای انجام این امر و برای سیر و سلوک، وسایل و راه‌ها و طرق و اسباب متعددی قرار داده شده است. یکی از مهم‌ترین وسایل و ابزار معنوی دعا و نیایش است. خداوند در قرآن کریم شیوه دعا و محتوای دعا را در آیات متعدد به پیامبران و انسان‌های صالح آموزش می‌دهد. از طرف دیگر، محتوای اغلب ادعیه و آیاتی که در قالب دعا قرار داده شده است در واقع به‌طور غیرمستقیم، جهت آموزش رعایت حقوق دیگران و حقوق خداوند تبارک و تعالی است. از جمله آیه ۲۸۶ سوره بقره که خداوند فرموده است: «**لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تَأْخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اِرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَيِ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**» (بقره/۲۸۶): خداوند هیچ‌کس را، جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی‌کند. (انسان) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می‌گویند:) پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن‌چنان‌که (به خاطر گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقدر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

در آیه ۲۸۹ سوره نسیان و خطا و استغفار از خدا در صورت وقوع فراموشی و ارتکاب خطا به‌طور مطلق، ذکر شده است. هر چند شخص در اثر نسیان و خطا ممکن است سوءنیت نداشته باشد، باین‌حال از خداوند آمرزش خواسته می‌شود. بر اساس این آیه، سؤال این است: آیا دعا موجب رفع مسئولیت ناشی از عدم رعایت حق الله و حق الناس است؟ هدف از طلب مغفرت در مورد نسیان و خطا چیست؟

براساس ظاهر آیه، ممکن است تصور شود که دعا تأثیر مستقیم در رفع مسئولیت داشته باشد؛ ولی با دقت در جملات بعدی معلوم می‌شود که یکی از اهداف دعا و طلب مغفرت راجع به جرایم و گناهانی که در اثر وقوع نسیان و خطا مرتکب شده، از بین بردن آثار آن است. چرا که آثار آن نوعی مجازات مشدده محسوب می‌گردد. در این مقاله، محور بحث در خصوص دعای مندرج در این آیه و بررسی آن برای پاسخ به سؤالات مطروحه از طریق کتابخانه‌ای و تحقیق و مطالعه در کتاب‌های مفسران است تا به صورت تحلیلی و توصیفی به ابهامات و سؤالات پاسخ شفاف داده شود. بدیهی است در این زمینه به صورت پراکنده مطالبی در کتاب‌های تفسیری قرآن کریم نوشته شده و بحث شده است؛ اما تمرکز همه بحث در این مقاله، پاسخ به سؤالات فوق از طریق تحلیلی حقوقی است. در خصوص پیشینه لازم است گفته شود که تا کنون در این مورد مقاله‌ای چاپ نشده است.

۲- مفهوم دعا

دعا از کلمه دعو به معنی خواندن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۵۸/۱۴) یعنی طلب حاجت از خدا و یاری جستن از اوست (راغب، ۱۴۲۳: ۳۱۵). دعا در قرآن کریم به معنی دعوت ذکر شده است. مانند: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت/۳۳). یعنی: چه کسی خوش‌گفتارتر است از آن‌کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: «من از مسلمانانم». این آیه به سبب کلمه دعا به این معنی است که مسلمان کسی است که همه را به سوی خدا دعوت کند و عمل صالح انجام دهد.

در واقع، یکی از مهم‌ترین اهداف دعا، طلب حاجت است که در این آیه به آن تصریح شده است: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي، فَإِنِّي قَرِيبٌ. أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (سوره بقره/۱۸۶) و هرگاه بندگان من از تو در باره من بپرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم؛ پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

به این ترتیب، معنای اصلی دعا در واقع، طلب حاجت خیر است. البته دعا برای رفع بلا نیز ذکر شده است. علی (ع) در حکمت ۱۴۶ در این رابطه می‌فرماید: «وادفعو امواج البلاء بالدعا»؛ امواج بلا را با دعا از خود دور سازید. باین حال، مهم‌ترین هدف و فلسفه غایی دعا، قرب الهی است. قرب الهی فقط از مسیر طاعت بندگان خدا، یعنی امتثال اوامر و نواهی خداست. به همین دلیل در آیه ۶۰ سوره غافر، دعا

به‌عنوان عبادت معرفی شده است.^۱ به عبارت دیگر، مطلق عبادت‌ها دعا محسوب می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۲۳/۱۰) و (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۶۲/۱۸). بدیهی است اوامر و نواهی خدا و عبادت، جز با رعایت حق الله و حق الناس و امتثال اوامر و نواهی نخواهد بود.

۳- مبنای اعتبار حقوق

در فلسفه حقوق از مسائلی چون اهداف حقوق و ماهیت حقوق و هم‌چنین، ارتباط حقوق با اخلاق بحث می‌شود. منظور از فلسفه حقوق ارائه نظریه کلی در باره حقوق است (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۹/۱). هدف از حقوق در نظام‌های مختلف متفاوت است. در حقوق اسلامی هدف نزدیک، عدالت و به زبان بهتر، ایجاد نظم عادلانه (دانش‌پژوه، ۱۳۸۴: ۱۴)، برای رسیدن به قرب الهی انسان است. در نظام‌هایی که مبتنی بر اصالت فرد است، هدف حقوق تأمین هرچه بیشتر آزادی‌های فردی است و مفهوم عدالت نیز در این راستا توجیه می‌شود. اما در نظام‌هایی که مبتنی بر اصالت جامعه است، هدف حقوق تأمین سعادت اجتماع و ایجاد نظم در زندگی مشترک است؛ به‌طوری که آزادی‌های افراد محدود به حفظ منافع جمعی است. براساس نظریه اصالت جامعه، انسان پیش از ورودش به جامعه فقط وجود محض است و تنها در اجتماع است که شخصیت و هویت خود را می‌یابد (دوورژه، ۱۳۶۶: ۱۸). هدف حقوق در چنین نظامی، ایجاد عدالت در روابط اجتماعی است؛ اما در حقوق اسلامی که مبتنی بر اصالت جامعه و فرد و با محوریت خداست، وضعیت متفاوت است (اسدی نژاد، ۱۳۹۱: ۲). البته این بحث در مراحل مختلف متفاوت است. در مرحله اول هم از فرد و هم از جامعه اصالت نفی می‌شود. تنها وجود خدا اصالت دارد. چون که معیار حکم الله و قانون است، نه فرد و نه جامعه اصالت ندارند (دانش‌پژوه، ۱۳۸۴: ۱۶). به همین دلیل در حقوق اسلامی، حق به معنی اعم عبارت است از آنچه که شارع وضع کرده است. بااین‌حال، حق به حق الله و حق الناس تقسیم می‌شود. حق الناس آن است که انسان بتواند آن را ساقط کند. جز این هرچه باشد، حق الله است. حق الناس جنبه خصوصی دارد؛ ولی حق الله جنبه عمومی دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۶). در مرحله بعدی، باید گفت که هم فرد و جامعه به صورت آمیخته اصالت دارد. چون تأمین مصالح و منافع هر کدام بدون تأمین مصالح و منافع دیگری ممکن نیست. برای تحقق چنین امری، حب ذات آن‌چنان با حب غیر در آمیخته است (همان) که جدایی بین این دو

۱ - و خدای شما فرمود که مرا با (خلوص دل) بخوانید تا دعای شما مستجاب کنم. آنان که از (دعا و) عبادت من اعراض و سرکشی کنند، زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند. «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ».

امکان‌پذیر نیست. در چنین جامعه‌ای ملاک و ضابطه هر امری در عالم هستی و در زندگی بشر فقط حق است؛ خلقت مبتنی بر حق و ارسال رسل و کتاب و عدالت بر اساس معیار حق سنجیده می‌شود.

بر اساس مکتب اصالت فرد و جامعه، هر چند نقش جامعه نادیده گرفته نشده، ولی به‌حدی نیست که فرد را کاملاً متأثر کند؛ بلکه چون فرد دارای عقل و اراده است، می‌تواند در مقابل جریان جامعه مقاومت کند. جامعه نیز شخصیت واحدی دارد که دارای حیات و ممت است؛ چرا که سرنوشت انسان‌ها در جامعه با هم، چنان گره می‌خورند که به‌روشنی می‌توان از سرنوشت مشترک و اراده جمعی سخن گفت. یعنی جامعه فقط مجموعه‌ای از آراء و عقاید و اراده‌های تک تک افراد نیست؛ بلکه یک اراده جمعی و یک حیات جمعی نیز در جامعه حضور دارد (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۶). بنابراین، در چنین دیدگاهی افراد نه تنها در مقابل یکدیگر دارای حق و تکلیف هستند، بلکه در مقابل جامعه و حاکمیت نیز چنین است. براساس این دیدگاه مفهوم حق و سایر مؤلفه‌های آن پیش از این‌که متعلق امر و نهی شارع قرار بگیرد، از قبل وجود داشته است و به‌اصطلاح حسن و قبح هر امری در واقع، حسن قبح عقلی و ذاتی هستند. به همین دلیل گفته شده، عدالت چیزی جز احیای حق و احقاق حق نیست.^۱ از طرفی دیگر، منشأ حقوق خداوند تبارک و تعالی است. چون بالاترین و اولین مالکیت و حقوق متعلق به خداست «**ذَلِك بَانَ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ**» (سوره حج/۶۴). از این حیث، همه موجودات هستی از جمله انسان‌ها باید او را اطاعت کنند. چنانچه اوامر و نواهی خداوند را اطاعت کردند در این صورت، بندگان خدا نیز از باب تفضل و طبق وعده خدا بر خدا حق پیدا می‌کنند.^۲ بنابراین نه تنها، ضابطه و ملاک و محور همه حقوق اعم از حق الناس، خداوند تبارک و تعالی است، بلکه هر جا اگر تکلیفی است حق هم هست و برعکس. در این صورت، رابطه حقوق و دعا معنی پیدا می‌کند.

۱-۱- رابطه دعا با حقوق

ممکن است گفته شود که نیایش و دعا، فقط یک رابطه فردی بین انسان و پروردگار خود برای قرب الهی است. در حالی که، اثر هر دعا و نیایش افراد در جامعه تأثیر متقابل دارد. دعا و نیایش در وهله

۱ - ان فی ولایه والی العدل و ولایه احياء کل حق . همانا در سایه ولایت والی عادل و کارگزارانش هر حقی احياء می شود (حرانی، ۱۴۰۴: ۳۳۲ و مجلسی، ۱۴۱۰: ۷۵/۳۴۷).

۲ - وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُصَاعَفَةَ الثَّوَابِ، تَقْضًا مِنْهُ وَ تَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ (خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه).

اول، برای ترکیه و هدایت فرد است؛ ولی همین دعا و نیایش می‌تواند حتی اداره مطلوب یک کشور را آسان کند (امام خمینی، ۱۳۹۲: ۱۵). از این حیث که تربیت جامعه و اصلاح و هدایت جامعه و تنظیم روابط اجتماعی بین افراد که از اهداف اصلی حقوق است، بدون دعا و نیایش امکان‌پذیر نیست. تنظیم روابط انسان با خدا و با سایر انسان‌ها و هستی با محوریت خدا برای ایجاد قسط و عدل و اشاعه فضیلت‌های اخلاقی از اهداف اصلی حقوق است. همان‌طور که گفته شد، این هدف اصلی حقوق با دعا و یاد خدا و عبادت محقق می‌شود. «قُلْ مَا يُعْبَوُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ» (فرقان/۷۷). بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما ارجی نهد (ارزشی نخواهد داشت)، پس شما که [قاطعانه آیات خدا و پیامبرش را] تکذیب کردید، [کیفر این تکذیب برای همیشه] ملازم [شما] خواهد بود.

منظور از دعا در این آیه، ناله‌ها و تضرع در مقابل خداست که در واقع، عبادت محسوب می‌شود. به این معنی که انسان باید فقط در مقابل خدا تسلیم شود و به هر آنچه که مورد رضایت خداست، عمل کند. به غیر خدا تمکین نکند؛ به طوری که گفته شده، کسی که اهل دعا باشد، هلاک نمی‌شود. بنابراین، تنظیم روابط در جامعه در جهت قسط و عدل، باید به صورت خدامحوری باشد؛ در غیر این صورت، اهداف حقوق محقق نخواهد شد. به طور مثال، یکی از مهم‌ترین شرایط استجاب دعا استفاده از لقمه حلال و رعایت حق الناس است. به همین دلیل به مؤمنان تأکید شده است که به طور کلی از اکل مال به باطل از هر طریقی خودداری شود: «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (سوره نساء/۲۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر این که تجارتي باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است. از طرف دیگر، یکی از مهم‌ترین راه استجاب دعا، برداشتن موانع آن است. ظلم و ستم به دیگران و اکل مال به باطل و عدم رعایت حق الناس به طور کلی، یکی از مهم‌ترین موانع استجاب دعا است. اگر حقی اعم از مادی و معنوی بر عهده کسی باشد، هر چقدر دعا کنیم، مستجاب نمی‌شود.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ان الله عزوجل اوحى الى عيسى بن مريم عليه السلام: قل للملاء من بنى اسرائيل... انى غيرمستجيب لاحد منكم دعوة - ولاحد من خلقى - قبله مظلمة --- خداوند به عیسی بن مریم وحی فرمود: به اشراف و بزرگان بنی اسرائیل بگو: ... من هرگز دعای کسی از شما یا دیگر آفریدگانم را که برگردنش حقی از دیگران است، اجابت نخواهم کرد (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۳۳۷/۲). امام محمدباقر (ع) نیز با این مضمون، می‌فرماید: «أَنَّ الْعَبْدَ لَيَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَى اللَّهِ، وَ مَطْعَمَةٌ حَرَامٌ وَ

مَلْبَسُهُ حَرَامٌ فَكَيْفَ يَسْتَجَابُ لَهُ وَ هَذِهِ حَالُهُ؟»؛ همانا بنده دستش را (برای دعا) به درگاه خدا بالا می‌برد، در حالی که خوراکش حرام است؛ با چنین حالی، چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟ (تویسرکانی، ۱۴۱۳: ۱۰۳/۵). بدیهی است که رعایت حق الناس منحصر در امور مالی نیست، بلکه در امور غیرمالی نیز مطرح است. اگر جان یا آبروی سایر مردم، مورد تهدید یا مورد اهانت، یا مورد تحقیر قرار گیرد؛ از این حیث، شخص مدیون شده و تا زمانی که رضایت فرد متضرر را به دست نیاورد، ممکن است دعاهای وی مستجاب نگردد. پس حق الناس هر حق مالی یا غیرمالی است که به ذمه شخص به نفع متضرر ایجاد می‌گردد. بنابراین، بدون رعایت حق الناس نه تنها توبه و دعا پذیرفته نمی‌شود؛ بلکه از موانع اصلی استجاب دعاست. در اهمیت حق الناس باید گفت که خداوند حق خود یعنی حق الله را مقدم بر حق الناس ندانسته است. در توجیه آن به این کلام امیرالمؤمنین استناد می‌شود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ عَلَى حُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۶۵۰/۱)؛ خداوند سبحان حقوق بندگانش را مقدمه حقوق خویش قرار داده است، هر که حقوق بندگان خدا را ادا کند، پس به پرداخت حقوق خداوند کشیده شود.

هر چند برخی از علما، تقدم و تأخری راجع به حق الله و حق الناس نمی‌دانند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۲۱۵/۶). باین حال، اگر نسبت به آن دو تقدم رتبی قائل نشویم، حداقل می‌توانیم بگوییم که حق الناس مقدمه‌ای برای ادای حق الله است. با این هدف که حق الناس تحت هر شرایطی نباید نادیده گرفته شود. بنابراین، عدم رعایت حق الناس در هر صورت مانعی برای استجاب دعاست.

لازم به یادآوری است که استجاب دعا، مستلزم این است که انسان همیشه و در همه حالات، به‌ویژه در حالت اختیار و با اراده کامل به یاد خدا باشد؛ نه فقط در مواقع اضطراری. اشخاصی که فقط در مواقع اضطراری و مصیبت و خطر دعا می‌کنند، با اشخاصی که همواره به یاد خدا هستند، از نظر خدا متفاوت هستند. «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (سوره عنکبوت/۶۵)؛ هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)، اما هنگامی که خدا آن‌ها را به خشکی رسانید و نجات داد، باز مشرک می‌شوند. از نظر خداوند، چنین دعایی که از روی اضطرار و ناچاری انجام می‌شود، مطلوب نیست.

در هر صورت، مهم‌ترین مانع استجاب دعا عدم رعایت حق الناس است. اگر در این رابطه، حقی بر گردن کسی باشد، باید به شخص ستم‌دیده مراجعه کند و رضایت او را بگیرد. بنابراین، اگر در جامعه فرهنگ دعا و اعتقاد به آن هر چه بیشتر باشد، حقوق و نظم اجتماعی نیز بیشتر مراعات می‌شود. بهداشت

اجتماعی و حقوقی اقتضا می‌کند که فرهنگ دعا و تدین هر چه بیشتر در بین مردم گسترش پیدا کند. در واقع، این دو امر تأثیر متقابل دارند. هر چند برخی از مکاتب حقوقی از جمله پوزیتیویسم حقوقی بین حقوق و اخلاق جدایی و تفاوت قائل شده‌اند و معتقدند واقعیت‌های اجتماعی موجب تمایز بین آن‌هاست (ابدالی، ۱۳۸۹: ۵). با این استدلال که حقوق بر خلاف اخلاق، دارای ضمانت اجراست. به همین دلیل در مکتب سودمندگرایی بر اساس معیار منفعت‌جویی و معیار صحت و اجرای قانون را فقط اراده قانون‌گذار می‌دانند (Bentham, 2000: 14) که از این حیث از اخلاق فاصله می‌گیرد. با این حال، باید گفت که جدایی اخلاق و حقوق به طور مطلق، موجب انحراف حاکمان و موجب انحطاط جامعه می‌شود. بلکه باید گفت، همواره بین حقوق و اخلاق و دین رابطه تقابل دارد. به طوری که فرهنگ اخلاقی می‌تواند از طریق قانون‌گذاری به فرهنگ حقوقی و فرهنگ حقوقی تبدیل به هنجار اخلاقی گردد. این تأثیر و تقابل بر اساس دیدگاه پراگماتیسم مبتنی بر فائده و نتیجه عینی نیست، بلکه موجب تقویت حقوق می‌شود. بدیهی است اجرای حقوقی که دارای منشأ اخلاقی و دینی است، تضمین می‌شود. با این استدلال، حقوق فقط ابزاری در خدمت اخلاق نخواهد بود، بلکه مکمل یکدیگر خواهند بود.

۲- قصور و تقصیر

انسان در رابطه با موضوع خاصی یا عالم است یا جاهل. جهل در مقابل علم است. جهل در واقع، عدم علم است؛ اعم از این که جاهل بدانند که نمی‌دانند (جهل بسیط) یا ندانند که نمی‌دانند (جهل مرکب). اگر مکلف علم پیدا کرد، در این صورت تنجز پیدا می‌کند. اما جهل موجب عدم تنجز حکم واقعی نسبت به جاهل است. ولی تکلیف بعد از به فعلیت رسیدن است. مرحله فعلیت یعنی بعد از ابلاغ و اطلاع چنانچه موضوع در عالم خارج محقق شد، تکلیف به فعلیت می‌رسد و فعلی می‌شود. بالاخره مرحله تنجز تکلیف، به این معنی که اگر مکلف به تکلیف خود عمل نکند، مستحق عقوبت و مجازات خواهد بود. تنجز تکلیف وقتی است که تکلیف بعد از انشا در حق مکلف قطعیت کرده، به طوری که مکلف بدون عذر شرعی معاف نخواهد شد (خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۵۸). بر همین اساس، گفته می‌شود جاهل به موضوع و نیز جاهل به حکم از روی قصور معذور است و مجازات نمی‌شود؛ مانند جاهلی که به جهل خود التفات دارد، ولی امکان برطرف کردن جهل برایش نیست. به طریق اولی جاهلی که نسبت به جهل خود ملتفت نیست، همین حکم را دارد. اما جاهل مقصر، جاهلی است که به جهل خود التفات دارد، ولی در رفع آن کاهلی می‌کند. چنین فردی در جهل خود معذور نیست. بر اساس این تفصیل، ناآگاهی چنین شخصی

عذر تلقی نمی‌شود و حقوق جزای اسلامی او را مجرم و در خور کیفر می‌شناسد (محقق داماد، ۱۴۰۵: ۵۷/۴). به اصطلاح گفته می‌شود: الجاهل المقصر الملتفت کالعامد (سجادی، ۱۳۸۰: ۶۲۶/۱). در نتیجه، باید گفت احکام واقعی نسبت به او همچون عالم منجز است (بجنوردی، ۱۳۷۷: ۳۷۱) و (تبریزی، ۱۳۸۵: ۳۰۸/۳) (خویی، ۱۳۷۱: ۱۸/۶).

خلاصه این که، جاهل به موضوع در حکم قاصر بوده و از روی قصور معذور است؛ ولی جاهل به حکم از روی تقصیر، مقصر محسوب شده در حکم عامد بوده و مستحق مجازات است. علاوه بر این، از مجموع بحث‌های فوق معلوم می‌شود، علم و جهل فقط در باب تکلیف و برداشت عقوبت و مجازات است؛ ولی در احکام وضعی تأثیری ندارد. به این معنی که اگر در اثر فعل به دیگری خسارت وارد آید در هر صورت، زیان‌زننده مقصر بوده و ملزم به جبران خسارت است. علم و جهل تأثیری در این قضیه نخواهد داشت (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۲۲۸/۲). به همین علت، گفته می‌شود که در اغلب موارد، قصد عناوین افعال شرط صدق آن عناوین نیست. در هر صورت، چنان‌چه انتساب ضرر به زیان‌زننده ثابت شود، زیان‌زننده از باب قاعده لاضرر و قاعده غرور ملزم به جبران خسارت وارده به زیان‌دیده است.

بنابراین، حتی اگر کسی در حالت خواب یا بیماری به دیگری ضرر برساند، ملزم به جبران است. به‌طور مثال، یکی از مهم‌ترین ادله ضمان ید بر اساس حدیث نبوی «علی الید ما اخذت حتی تودیة» (احسائی، ۱۴۰۳: ۱/۲۲۴) است. به این معنی که اگر شخصی مال دیگری را بدون اذن و اجازه در تصرف داشته باشد. به‌طور مثال، مال دیگری را در اثر بیع فاسد قبض کند، ید او ضمانتی است. چنین شخصی باید در اسرع وقت، آنچه را که در تصرف دارد به مالک تأدیه کند. اگر این مال در اثر تعدی و تفریط یا حتی بدون تعدی یا تفریط و در اثر آفات سماوی تلف شود یا خسارت ببیند در هر صورت، متصرف ضامن است. در این صورت، باید عوض آن را بدهد یا خسارت وارده را جبران کند.

هر چند این روایت از طریق اهل سنت وارد شده است؛ با این حال، بین فقهای ما شهرت عملی دارد (محقق داماد، ۱۳۹۴: ۶۳). علاوه بر این مندرجات، این روایت یک قاعده عقلایی و متعارف محسوب می‌گردد. این که آیا حکم مندرج در این حدیث، حکم تکلیفی یا وضعی و ضمانتی است، بین فقها اختلاف است. برخی معتقدند: حکم مندرج در این حدیث تکلیفی است. چون که بعد از علی، فعل در نظر گرفته می‌شود. ولی برخی معتقدند: بعد از علی، باید مال در نظر گرفت. در این صورت، حکم مندرج در این حدیث وضعی خواهد بود (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۱۸۳/۳). اگر حکم مندرج در حدیث را حکم وضعی بدانیم، در نتیجه گستره حدیث فوق، شامل همه اشخاص حتی محجورین و مجانین و هم‌چنین، اشخاص

نائم و بیهوش و اشخاصی که دارای نسیان هستند یا اشخاصی که به صورت غیر عمد مرتکب خسارت و ضرر و زیان شده‌اند، می‌شود. این اشخاص با این که ممکن است نسبت به عمل زیان‌بار خود ملتفت نباشند و هیچ‌گونه علم و آگاهی نداشته باشند؛ با این حال، نسبت به زیان وارده ضامن هستند. در واقع، بر اساس اطلاق و عمومی که در این روایت علی الید دیده می‌شود، تصرف مال دیگری اعم از این که از روی علم بوده باشد یا از روی جهل و خطا یا نسیان در هر صورت، موجب ضمان است. با این تفاوت که اگر تصرف از روی عمد و قصد باشد از مصادیق غضب بوده و دارای عقوبت شرعی و مجازات است؛ در حالی که، تصرف غیر عمدی فقط موجب ضمان حقوقی است (محقق داماد، ۱۳۹۴: ۶۷) و عقوبت و مجازات دنیوی ندارد. بنابراین، عارضه‌ای مثل نسیان یا ارتکاب خطا موجب برائت ذمه نمی‌شود، بلکه در هر صورت باید ضرر وارده به متضرر جبران شود.

۳- نسیان و خطا

بر اساس حدیثی از رسول گرامی، یکی از موارد رفع مسئولیت از مجازات و عقوبت، نسیان و خطا است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ: الْخَطَأَ، وَالنِّسْيَانَ، وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ مَا لَا يَطِيقُونَ، وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَ الْحَسَدَ، وَ الطَّيْرَةَ، وَ التَّنْفُكَرَ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَمْ يَنْطَقُوا بِشَفَةِ (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۴۱۷/۲) و (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۳۶۹). یعنی از امت من نه چیز برداشته شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه که به آن اکراه شوند، آنچه نمی‌دانند و آنچه را که توانایی انجام دادنش را ندارند، آنچه به آن مضطر شوند، حسد، فال بد زدن و اندیشه‌های وسوسه‌انگیز درباره خلقت و آفرینش تا زمانی که بر زبان جاری نشود.

این روایت در کتاب محاسن (برقی، ۱۳۷۰: ۴۵۲/۲) و در کافی نیز نقل شده است (کلینی، ۱۳۶۵: ۴۵۲/۶) موثق شناخته شده است (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۸/۲). در واقع، چون از روایات سکونی بوده و موثق و معتبر شناخته شده است (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۱۵).

در ظاهر، این حدیث برائت شرعی را در شبهات به موجب مدلول مالایعلمون ثابت می‌کند که توضیح آن خواهد آمد. اما بر اساس ظاهر آیه ۲۸۶ سوره بقره، ارتکاب عملی بر اساس نسیان و خطا مورد مؤاخذة قرار می‌گیرد. به همین خاطر از زبان پیامبر (ص) راجع به نسیان و خطا از خداوند تقاضای عفو و بخشش شده است؛ با این حال به موجب حدیث، رفع نسیان و خطا برداشته شده است. در این که آیا کلمه رفع در معنای اصلی خودش استعمال شده یا به معنی دفع است، اختلاف است. دفع در مواردی به کار

می‌رود که زمینه مقتضی به وجود آمده باشد، ولی مانعی از آن جلوگیری کند؛ اما رفع در جایی به کار می‌رود که شیء موجود شده و مقتضی بقا و استمرار وجود دارد. در نتیجه، مانعی از تأثیر مقتضی جلوگیری می‌کند (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۱۵). از این حیث، این سؤال مطرح می‌شود که آیا در اثر خطا و نسیان و جهل احکام از مرتبه تنجز خارج می‌شوند (برائت عقلی) یا قبل از آن از مرتبه فعلیت خارج می‌شود (برائت شرعی).^۱ اول از همه، باید گفته شود که بر اساس حدیث رفع آثار خطا و نسیان برداشته شده است نه نفس خطا و نسیان و به نوعی مجاز در اسناد است. دوم این که رفع در این جا به این معنی است که خطا و نسیان بعد از تحقق برداشته شده است، نه به صورت حقیقی و واقعی. در واقع، رفع آثار موجود و رفع مقتضی آثاری است که امکان تحققش وجود داشته است (امام خمینی، ۱۳۸۶: ۴۰/۲). یعنی رفع به معنی دفع نباید تلقی شود (همان: ۱۵). به این معنی که آثار خطا و نسیان بر اساس حدیث فوق رفع شده و هم چنین، آثاری که قرار بود به وجود آید، دفع شده است. نسیان ضد ذکر و حفظ است (ابن منظور: ۳۲۲/۱۵) و هم به معنی ترک مأمور به است (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۷۸/۲). به همین دلیل در تعریف نسیان گفته می‌شود: نسیان عبارت است از یاد بردن چیزی که در خاطر انسان ضبط شده که یا از ضعف خاطر یا از غفلت یا از روی قصد و عمد است تا این که یاد آن از خاطر زوده شود (راغب، ۱۴۲۳: ۳۲۸). بدیهی است آن نسیانی که ناشی از ضعف ذهنی و خاطر یا بیماری باشد، به طور مطلق، عقوبتی ندارد و موجب رفع مسئولیت است. هم چنین نسیان طبیعی (راغب، ۸۰۳) که در اختیار انسان نبوده باشد، مثل: «فَمَا بَلَاغًا مَجْمَعًا بَيْنَهُمَا نَسِيًا حَوْثَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا» (سوره کهف/۶۱). اما فراموشی ممکن است در اثر عدم اعتنا حاصل شود (همان: ۸۰۳). «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ، دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ، ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» (سوره زمر/۸)؛ هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می‌خواند و به سوی او باز می‌گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلا خدا را می‌خواند به فراموشی می‌سپرد، و برای خداوند شبیه‌هایی قرار می‌دهد، تا مردم را از راه او منحرف سازد. بگو چند روزی از کفرت بهره گیر که از اصحاب دوزخی.

۱ - احکام دارای چهار مرتبه هستند: ۱-مرتبه اقتضا ۲-مرتبه انشا ۳-مرتبه فعلیت ۴-مرتبه تنجز (خراسانی، ۱۴۰۷: ۸۱). البته برخی از علما، فقط دو مرحله انشا و فعلیت قائل هستند (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۳۹/۱) و (خویی، ۱۴۲۲: ۴/۳).

اما نسیانی که ناشی از غفلت یا از روی قصد و عمد باشد، به طوری که از خاطر زدوده شود، مشمول حدیث رفع نخواهد بود. بلکه چنین نسیانی به معنی ترک واجب است به همین دلیل در معنای نسیان گفته شده است: ای ترکنا (نیشابوری، ۱۴۱۵: ۱۷۷/۱) و (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۷۸/۲). همین معنی در آیه «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»؛ و همانا ما پیش از این با آدم عهدی بستیم (که فریب شیطان نخورد) و او فراموش کرد و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم (سوره طه/ ۱۱۵) نیز ذکر شده است. هم چنین، در باره شخصی که در روز قیامت می گوید: خدایا چرا مرا کور محشور کردی، خطاب می رسد «کذلک اتک آیاتنا فنسیتها» (سوره طه/ ۱۲۶). خدا به او فرماید: (آری) بدین گونه آیات ما برای هدایت تو آمد و همه را به طاق فراموشی و غفلت نهادی، و امروز هم تو فراموش (و بی بهره) خواهی شد.

با توجه به آیات فوق، اول این که کار غیرمقدور اصلاً مورد تکلیف قرار نمی گیرد و ترک آن نیز گناه محسوب نمی شود و مستلزم عقاب نیست. چون تکلیف مالایطاق است. دوم این که کاری که در حد توانایی و قدرت انسان باشد و مبادی اختیاری داشته و قابل تحفظ است. اگر حفظ نشد و زمینه نسیان و خطا فراهم نشد، مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد و باعث عذاب نمی شود (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۷۱۱/۱۲). از این حیث، نسیان و خطا بر مبنای غیراختیاری بودن مجازات ندارد و قابل سرزنش نیست. اما، اگر فراموشی زائیده سهل انگاری یا ناشی از تساهل باشد از انسان سلب مسئولیت نمی شود و قابل مجازات است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۰۳/۲) و (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۳۶۸/۲). چون که علت و مبنای نسیان و خطا در این گونه موارد جنبه اختیاری دارد و تعمداً ترک می شود یا بر اثر سوء اختیارش فراموشی به وجود می آید. به همین خاطر، مستوجب عقاب است.

به این ترتیب، فقط نسیانی که ناشی از ضعف دماغی یا بیماری بوده یا زمینه آن‌ها فراهم نشده باشد، مستوجب عقوبت و مجازات نمی شود. اما نسیانی که به مفهوم ترک امری بوده که ناشی از غفلت و سهل انگاری و تساهل یا کاهلی یا بی نظمی و بی احتیاطی و بی مبالاتی بوده باشد، مستوجب عقاب خواهد بود. در واقع باید گفت، رفع حکم بر اساس حدیث رفع شامل نسیانی می شود که ناشی از غفلت و کاهلی و بی احتیاطی نبوده باشد. به عبارت دیگر، شخص قاصر بوده باشد نه مقصر. بنابراین، بعضی از نسیان‌ها و خطاها مؤاخذه دارد. مثل این که نسیان و خطا در اثر اهمال و بی اعتنائی باشد. در این صورت، هرچند عامل نسیان و خطا غیرمختار است، ولی در انجام و تهیه سبب آن دو و مقدمات آن که در واقع اختیاری است، مستوجب عقوبت است. بدیهی است دعا و نیایش و تمسک به عروه الوثقی همیشه انسان را در

حالت بیداری و هوشیاری قرار خواهد داد. از این حیث که اگر انسان همیشه به یاد خدا باشد، خدا نیز او را فراموش نخواهد کرد. اما اگر انسان خدا را فراموش کند، خدا نیز او را فراموش می‌کند «**نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ**» (سوره توبه / ۶۷) و او را به حال خودش رها خواهد کرد. در واقع، فراموشی خدا بازتابی از فراموشی انسان نسبت به خود و خداست. سنت خداوند در مجازات، مثل خود عمل ارتكابی است. یعنی خداوند جزای فراموشی خدا را فراموشی انسان قرار می‌دهد. اما اگر انسان خدا را یاد کند، خدا نیز او را یاد می‌کند «**فَاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ**» (سوره بقره / ۵۲). در واقع، منظور از فراموش کردن خداوند آن است که خداوند آنان را از خیر محروم کند (بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۱۳/۲) وگرنه خداوند در همه حال عالم و آگاه و خبیر است و فراموشی در مورد خدا معنی ندارد. چون که ذره‌ای از حیطه علمش خارج نیست «**عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْعُرُ مِنْ ذَلِكَ**» (سوره سبأ / ۳).

در مورد مفهوم خطا، لازم است گفته شود که خطا در اصل ضد صواب است؛ البته اصطلاح "الخطأ" در جایی به کار می‌رود که عدول از صواب به‌طور سهوی و غیر عمد باشد و اصطلاح "الخط" در جایی به کار می‌رود که عدول از صواب به عمد است. در اولی یعنی در مفهوم خطا گناهی نیست، ولی در دومی گناه محسوب می‌شود (شمس‌العلوم، ۱۴۲۰: ۱۸۳۹/۳). مثل آیه «**وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً**» (سوره اسراء / ۳۱)؛ و فرزندان خود را از بیم فقر و تنگ‌دستی نکشید، ما آنان و شما را روزی می‌دهیم و کشتن آن‌ها خطائی بزرگ است.

اگر آنچه که اتفاق افتاده است، طبق خواسته انسان انجام شود به آن اصاب گویند؛ ولی اگر شخص خواست کار خوبی انجام دهد، ولی خوب انجام نداد، اصاب الخطا گفته می‌شود. چنانچه شخص کاری را اراده کرد، ولی کار دیگری از او سر زد و اتفاق افتاد، می‌گویند آخطا یعنی خطا و اشتباه کرد و غلط از آب درآمد. در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ براساس مواد ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ تقصیر به عمدی و شبه‌عمدی و خطای محض تقسیم شده و در تبصره ۱۴۵ قانون مجازات اسلامی تقصیر چنین بیان شده است: تقصیر اعم از بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی است. مسامحه غفلت عدم مهارت و عدم رعایت نظامات دولتی و مانند آن‌ها حسب مورد از مصادیق بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی است.

از طرفی دیگر، ماده ۳۳۵ قانون مدنی تقصیر را به عمد و غیر عمد تقسیم می‌کند. از مجموع مقررات فوق، معلوم می‌شود که خطا یا تقصیر، اگرچه غیر عمد بوده باشد و مجازاتی ندارد، لیکن مقصر در هر صورت، ملزم به جبران خسارت می‌باشد.

البته، حدیث رفع جنبه امتنانی دارد، یعنی رفع مذکور در حدیث صرفاً به خاطر امتنان و گشایش بر افراد است؛ به طوری که نباید موجب عسرت دیگری شود. بنابراین، اگر ضرری به دیگری وارد شده باشد، در هر صورت باید جبران شود. در واقع، حدیث رفع باعث می‌شود تا حکم فعل مکلف برداشته شود؛ ولی آنچه که خارج از اختیار مکلف بوده و خودبه‌خود ایجاد شده است، برداشته نمی‌شود (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۴/۱۳۳). پس شکی نیست، اگر در اثر نسیان و سایر موارد به شخص دیگری خسارت وارد یا ضرری زده شد در هر صورت، باید جبران شود. چون که در این گونه موارد، حدیث رفع بر ادله احکام اولیه که از روی نسیان و سایر عناوین مذکور در آن واقع می‌شود، بر آن‌ها مقدم است و موجب رفع حکم تکلیفی می‌گردد. به طور مثال، اگر شخص امین نسبت به امانتی دیگران دچار نسیان شود و به تصور این که مال متعلق به او بوده است، در مال مورد امانت تصرف کند یا آن را مصرف بکند، در این صورت، تصرف و خوردن مال دیگری در اثر نسیان (یا حتی در موارد مشابه مثل اضطرار) مجازات و عقوبت ندارد. به این معنی که دلیل رفع، تنها حکم تکلیفی حرمت تصرف در مال غیر را بر می‌دارد. یعنی نسیان باعث اذن شارع به خوردن مال غیر می‌شود (خویی، بی‌تا: ۱/۱۵۲)، نه حکم وضعی که ضمان است. پر واضح است که تحقق ضمان به اتلاف عین مال بدون ارتباط با مالک محترم آن معنی ندارد (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۱/۱۹۱). به طور کلی، در مواردی که اتلاف ضمان آور است؛ مانند این که کسی مال دیگری را غصب کرده یا دزدیده و آن را تلف کرده باشد یا از روی سهو و نسیان آن را از بین برده است، هر چند اتلاف از روی فراموشی یا سهو باشد، نسیان با ضمان منافاتی ندارد (خویی، بی‌تا: ۴/۳۸۴). بر اساس این استدلال نیز حدیث رفع تنها حکم تکلیفی را رفع می‌کند، اما بر اساس قاعده احترام به مالکیت، حکم ضمان وضعی را رفع نمی‌کند و باید جبران کرد. در واقع، ضمان وضعی بر اساس قاعده احترام بر عهده متصرف و اتلاف‌کننده باقی می‌ماند.

۳-۱- قاعده احترام و گستره نسیان و خطا

اکل مال به باطل در اثر نسیان یا اشتباه ناشی از آن در هنگام معامله نیز ممکن است اتفاق افتد. در این صورت، استدلال و استناد به قاعده احترام و حدیث رفع و آیه معروف در زمینه نهی از اکل مال به باطل چگونه خواهد بود؟

به موجب قاعده احترام، اموال مردم، شرعاً و عقلاً و عرفاً، مصون از تصرف و تعدی است. نه تنها تعدی و تجاوز نسبت به آن‌ها جایز نیست؛ بلکه در صورت وقوع تعدی و تجاوز، متجاوز ضامن و مسئول

است. قاعده احترام دارای مفهوم عام، اعم از حکم تکلیفی و حکم وضعی را دارد؛ به طوری که، احترام مال دیگری مانند احترام خون اوست. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُزْمَةُ مَالِهِ كُحْرَمَةٌ دَمِهِ» یعنی، ناسزا گفتن به مؤمن موجب فسق بوده و جنگ با او کفر است و خوردن گوشت او حرام است و احترام به مال او همانند احترام به خون اوست (شیخ حرعاملی، ۱۴۱۴: ۵۹۹/۸) و (احسائی، ۱۴۰۳: ۴۷۳/۳). بنابراین، براساس قاعده احترام به مال و احترام به مالکیت خصوصی اشخاص، تلف مال دیگری نه تنها به صورت تعمد یا غیر عمد، بلکه حتی اگر در اثر نسیان واقع شده است در هر صورت، باید جبران گردد؛ چون که از حیث وضعی موجب ضمان است. به نظر می‌رسد که در این گونه موارد هم حکم تکلیفی و هم حکم وضعی جاری خواهد بود.

منبع اصلی قاعده احترام نهی از اکل مال به باطل و بر اساس آیه ۲۸ سوره نساء قرآن کریم است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (سوره نساء/۲۸). یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر این که تجارتي با رضایت شما انجام گیرد و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.

کلمه اکل بیش از یک صد مورد در قرآن به کار رفته است. اکل به معنای خوردن است؛ چون در اغلب موارد وجوهی که از طریق باطل به دست می‌آید، خورده می‌شود از اصطلاح اکل استفاده شده و در اغلب موارد، کنایه از تملک و تصرف اموال دیگران به ناحق است. بنابراین، کلمه اکل در آیه فوق مطلق است و شامل همه تصرفات می‌شود.

اصطلاح تجاره، یعنی بده و بستان و معامله (دهخدا ذیل تجاره). هم چنین، تصرف در رأس المال و فروش مال به قصد سود بردن را تجارت گویند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۱۷/۳). در تجارت دو معنی نهفته است که در بیع نیست. یکی این که داد و ستد به قصد سود بردن باشد. در این مورد، برخی از فقها نیز قصد کسب و سود بردن را در تحقق تجارت لازم دانسته‌اند (قرشی، ۱۴۱۲، ذیل متجر). دوم این که در تجارت استمرار وجود دارد (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۱۰۰/۱). در هر صورت، منظور از تجارت فقط بیع نیست؛ بلکه شامل سایر مکاسب مثل صلح و اجاره و امثال آن است؛ بلکه می‌توان آن را برای هر سبب ایجاد حق نیز توسعه داد، اگرچه از قبیل معاملات نباشد. در این صورت، شامل حیازت مباحات و صید و شکار نیز می‌شود.

علاوه بر این، آیه فوق عمومیت دارد و همه تصرفات باطل را شامل می‌شود. به این ترتیب، ذکر قمار و امثال آن در پاره‌ای از روایات از قبیل بیان مصادیق است (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۶۹/۱). منظور از بطلان، نه تنها بطلان شرعی است، بلکه شامل بطلان عرفی نیز می‌شود (شیخ انصاری، ۱۴۰۵: ۲۰/۵). چون که همه عناوینی که در موضوع احکام اخذ شده‌اند، مبتنی بر عرف هستند. در غیر این صورت، در هنگام شک در بطلان امری به علت عدم جواز تمسک به عام در شبهه مصداقی نمی‌توان به آیه استناد کرد (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۶۴/۱). بنابراین، مواردی که عرف آن را باطل می‌شمارد، به طوری که عرفاً تحصیل مال نامشروع صورت گرفته باشد با توجه به اطلاق اکل مال بالباطل، باید گفت که باطل است و مشمول آیه می‌شود. آنچه که در این آیه استثناء شده است، تصرف مال دیگری با رضایت مالک است. در صورت فقدان رضایت مالک، تصرفات مال دیگری در قالب عقد صحیح نیست؛ بلکه غیرنافذ و در صورت رد مالک باطل خواهد بود. عموماً و اطلاقات آیه به گونه‌ای است که تحصیل مال نامشروع و تصرف در مال دیگری به صورت ناآگاهانه و از روی اشتباه یا از روی نسیان و فراموشی نیز مشمول آیه است. چون که عنصر روانی قصد در باطل بودن اکل مال دیگری شرط نیست. البته ممکن است گفته شود که نهی و تحریم اکل مال به باطل صرفاً یک حکم تکلیفی است؛ به این معنی که «لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل» دلالت بر ضمان ندارد. از این حیث که تحریم اکل مال غیر چنانچه به جهت بطلان معامله باشد، منجر به ضمان نخواهد بود (قمی، ۱۳۷۱: ۲۹۱/۲)، درحالی که نظر مشهور این چنین نیست (شاهد ثانی، ۱۴۱۲: ۳۵۰/۳). به نظر می‌رسد که نظر مشهور در هر صورت، بر اساس احترام به مالکیت و مال دیگری و بر اساس قاعده دار شدن بلاجهت در هر صورت، قابل پذیرش و منطقی است. بر این اساس، هر گونه تصرف مال دیگری اعم از این که از روی علم یا جهل یا در اثر خطا و اشتباه و نسیان بوده باشد و به هر میزان و در هر مدت زمان که طول بکشد، ضمان آور است و باید خسارات وارده اعم از تلف یا مصرف شدن مال یا تقویت منفعت جبران گردد؛ چون در این مدت که حق الناس رعایت نشده است، طبق آیه ۲۸۶ سوره بقره باید از خداوند طلب مغفرت خواست «ربنا لاتواخذنا ان نسینا او اخطانا...».

۴- تأثیر طلب خیر برای دیگران در رعایت حقوق

همان‌طور که گفته شد، بین اخلاق و حقوق رابطه تقابل وجود دارد. به طوری که فرهنگ اخلاقی در ایجاد فرهنگ حقوقی و برعکس تأثیرگذار است. در تشکیل اغلب نهادهای حقوقی و قواعد حقوقی اخلاق نقش عمده دارد. اخلاق‌مداری و رعایت اخلاق موجب رعایت حقوق می‌شود و اجرای آن را

تضمین می‌کند. بسیاری از قواعد حقوقی از جمله وفای به عهد، اجرای قرارداد و رد امانت و... از قواعد اخلاقی است که در قانون متجلی می‌شود. ماهیتاً برخی از آن‌ها بیان‌گر احکام اخلاقی هستند (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۶۰). بنابراین، می‌توان گفت اخلاق و حقوق دو عامل بازدارنده رفتار انسان و مکمل یکدیگر هستند. فرهنگ دعا و طلب خیر برای دیگران نیز چنین کارکردی در جامعه خواهد داشت. بر اساس سخنان معصومین و هم‌چنین سیره عملی آنان، دعا و طلب خیر برای مردم و دیگران توصیه و تأکید شده است. به طوری که استجاب دعا برای خود مستلزم دعای خیر برای دیگران است. معلوم است که طلب خیر برای دیگران و سایر مردم نوعی آموزش برای پیشگیری از تجاوز به حقوق آن‌ها و حرکت عملی در جهت رعایت حق الناس است. مشوقات در نظر گرفته شده در این احادیث با هدف تربیت انسان در جامعه توحیدی در همه عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی است. در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْعَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ وَ لَكَ مِائَةٌ أَلْفٍ ضَعْفٍ مِثْلِهِ وَ إِذَا دَعَا لِنَفْسِهِ كَانَتْ لَهُ وَاحِدَةً. فَمِائَةٌ أَلْفٍ مَضْمُونَةٌ خَيْرٌ مِنْ وَاحِدَةٍ لَا يَدْرِي يُسْتَجَابُ لَهُ أَمْ لَا»؛ اگر شخصی در پشت سر برادر مؤمنش برای او دعا کند، از عرش ندا می‌شود: برای تو صد هزار برابر مثل او است (صد هزار برابر برای تو است)، این در حالی است که اگر برای خودش دعا می‌کرد، فقط به اندازه همان یک دعایش به او داده می‌شد. پس دعای تضمین‌شده‌ای که صد هزار برابر آن داده می‌شود، بهتر است از دعایی (دعای شخص دعاکننده برای خود) که معلوم نیست مستجاب بشود یا نشود (ابن بابویه، ۱۳۱۴: ۲۱۲/۲). هر چند دعا در این گونه موارد در ابتدا لسانی و گفتاری و حتی باطنی و قلبی است، ولی گفتار و تکرار آن کم کم به عمل و رفتار و رویه تبدیل خواهد شد. بدیهی است هر دعا برای دیگران فقط لسانی نخواهد بود، بلکه در عمل و در زندگی اجتماعی نیز باید چنین باشد. به طوری که رفتار اجتماعی نیز باید بر اساس آموزه دعا برای دیگران باشد. نه تنها دیگران را مقدم بر خود بلکه حقوق دیگران را رعایت و از حقوق آنان دفاع کند. به همین دلیل فرمود: «الجار ثم الدار» (نوری، ۱۴۰۸: ۲۴۴/۵). همان‌طور که گفته شد، حق الناس فقط در امور مالی نیست؛ بلکه در امور غیرمالی و حفظ جان و آبروی مردم نیز حق الناس محسوب می‌شود. بنابراین، دعا برای دیگران در واقع، به نوعی شیوه و سبک زندگی در جهت رعایت حق الناس و حتی کمک به دیگران است و این امر در ایجاد و برقراری نظم اجتماعی و سبک زندگی اسلامی در جهت رعایت حقوق مردم و نظم عمومی کمک می‌کند.

نتیجه گیری؛

دعا و طلب مغفرت در مکتب اسلام، صرفاً طلب حاجت و آمرزش و تزکیه نفس نیست؛ بلکه هم‌چنین برای تنظیم و تحکیم روابط اجتماعی جهت رعایت حقوق دیگران است. به‌طوری‌که دعا برای دیگران و طلب خیر برای غیر نه‌تنها، موجب از بین بردن خودخواهی و حقد و کینه در انسان می‌شود، بلکه در تغییر رفتار اجتماعی و سبک زندگی نیز تأثیرگذار است. چون که استجاب دعا متوقف بر رعایت حقوق دیگران است. علاوه بر این، چنانچه هر شخصی در روابط اجتماعی حق کسی را به هر علتی، تضییع کرده باشد، استجاب دعا او منوط به اعاده حق او یا جبران خسارت و زیان است. آموزه دعای مندرج در آیه ۲۸۶ سوره بقره در نهایت در جهت رعایت حقوق دیگران در جامعه است. باین‌حال، ممکن است گفته شود طلب مغفرت در صورت خطای محض و نسیان که شخص دارای سوءنیت نبوده و ظاهراً مشمول حدیث رفع باشد که بر اساس آن ۹ مورد از جمله خطا و نسیان مورد عقوبت نیست، جای سؤال است.

در این مقاله، معلوم شد که براساس آیه فوق به‌طور کلی، کار غیرمقدور اصلاً مورد تکلیف قرار نمی‌گیرد و ترک آن نیز گناه محسوب نمی‌شود و مستلزم عقاب نیست. چون تکلیف مالایطاق از قدرت انسان خارج است. هم‌چنین، نسیانی که ناشی از بیماری و ضعف دماغی یا کهنوت سن بوده باشد، نیز چنین حکمی دارد. اما کاری که در حد توانایی و قدرت انسان باشد و مبادی اختیاری داشته باشد ولی زمینه نسیان و خطا فراهم نشود، بلکه شخص به تکالیف خود عمل کرده و هیچ‌گونه سهل‌انگاری نکرده باشد، ولی فراموش کرده باشد، چون تقصیر غیر عمدی محسوب می‌شود، مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد و باعث عذاب نمی‌شود. از این حیث، نسیان و خطا بر مبنای غیراختیاری بودن مجازات ندارد و قابل سرزنش نیست. اما، اگر فراموشی زائیده سهل‌انگاری یا ناشی از تساهل باشد، از انسان سلب مسئولیت نمی‌شود و تقصیر عمدی محسوب می‌گردد و قابل مجازات است. چون که علت و مبنای نسیان و خطا در این گونه موارد، جنبه اختیاری دارد و تعمداً ترک می‌شود یا بر اثر سوءاختیارش فراموشی به وجود می‌آید. به همین خاطر، مستوجب عقاب است. در واقع باید گفت، رفع حکم بر اساس حدیث رفع شامل نسیانی می‌شود که ناشی از غفلت و کاهلی و بی‌احتیاطی نبوده باشد. به‌عبارت دیگر، شخص قاصر بوده باشد نه مقصر.

دعای مندرج در آیه ۲۸۶ سوره بقره جهت طلب مغفرت در اثر نسیان یا خطا مطلق است؛ هم شامل مواردی است که ناشی از تقصیر عمدی و هم شامل مواردی است که ناشی از تقصیر غیرعمدی از

جمله بی احتیاطی و بی مبالاتی بوده باشد و حتی شامل نسیان و خطایی را که از روی کاهلی و غفلت یا عمد نبوده باشد، در بر می گیرد. هم چنین، شامل نسیانی است که ناشی از ضعف دماغی است، ولی مستوجب عقوبت نیست. در همه این موارد (به جز تقصیر عمدی) بر اساس حدیث رفع، شخص مستوجب عقوبت و تعزیر نیست؛ اما در هر صورت، بر اساس حکم وضعی ملزم به جبران خسارت و اعاده به وضع سابق است.

پس شکی نیست، اگر در اثر نسیان و سایر موارد به شخص دیگری خسارت وارد شد یا ضرری زده شد، در هر صورت، باید جبران شود. چون که در این گونه موارد حدیث رفع بر ادله احکام اولیه که از روی نسیان و سایر عناوین مذکور در آن واقع می شود، بر آنها مقدم است و موجب رفع حکم تکلیفی می گردد. به این ترتیب، می توان گفت که آموزه دعا و طلب مغفرت در این آیه، نه تنها برای پیشگیری از گناه و تجاوز به حقوق دیگران مؤثر است، بلکه در همه موارد، حتی بعد از ایجاد ضرر و عدم رعایت حقوق دیگران موجب اصلاح و تغییر رویه و تغییر در سبک زندگی می شود. چون که عدم جبران خسارات وارده بر دیگران نه تنها مانع از استجابات هر گونه دعا می شود، بلکه طلب مغفرت در مواردی چون نسیان و خطا (تقصیر غیر عمدی) نیز بی فایده خواهد بود. طلب مغفرت در این گونه موارد در صورتی مؤثر خواهد بود که حق الناس جبران شود.

فهرست منابع؛

- ابدالی، مهرزاد. (۱۳۸۹). «تحلیل مفاهیم اعتبار حقوقی و هنجار حقوقی»، نشریه مدرس علوم انسانی، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۴ شماره ۲، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمدبن علی. (۱۴۱۳). *من لایحضر الفقیه*. جلد ۲، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین.
- -----، -----، (۱۳۶۲). *الخصال*. جلد دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ابن منظور، ابوالفضل. (۱۴۱۴). *لسان العرب*. جلد ۱۴، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- أحسانی، محمدبن ابی جمهور. (۱۴۰۳). *عوالی النالی العزیزیه*. جلد ۳، تحقیق مجتبی عراقی، قم: نشر سید الشهداء.
- آمدی (التمیمی)، عبدالواحد. (۱۴۱۰). *غورالحکم و دررالحکم*. مصحح سیدمهدی رجایی، قم: دارالکتب الاسلامی.
- اسدی نژاد، سیدمحمد. (۱۳۹۱). «نگاهی نو به حق و تکلیف از دریچه نهج البلاغه»، فصل نامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، شماره دوم.
- انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۵). «مکاسب»، جلد ۲، قم: کنگره بزرگ داشت شیخ اعظم.
- موسوی، سیدروح الله، (امام خمینی). (۱۴۲۱ق). *کتاب البیع*. جلد ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی، سیدروح الله (امام خمینی). (۱۴۱۵ق). *مناهج الوصول إلى علم الأصول*. جلد ۲، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- -----، -----، (۱۳۸۶). *انوار الهدایه*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- -----، -----، (۱۳۷۹). *الطهاره*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- بحرانی، سیدهاشم. (۱۴۱۶ق). *البرهان فی تفسیر القرآن*. ج ۲، چاپ دوم، تهران: بنیاد بعثت.
- برقی، احمد. (۱۳۷۰). المحاسن. جلد دوم، ترجمه سید جلال الدین محدث، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- بیضاوی قاضی، ناصرالدین عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸). *تفسیر البیضاوی*. جلد پنجم، بیروت: انتشارات الاعلمی للمطبوعات.
- تبریزی، جواد. (۱۳۸۵). *صراط النجاه*. جلد سوم، چاپ سوم، قم: نشر دارالصدیقه الشهدی.
- تویسرکانی، محمدبن احمد. (۱۴۱۳). *لئالی الاخبار*. ج ۴، قم: علامه.
- دانش‌پژوه، مصطفی. (۱۳۸۴). *تأملی در اهداف حقوق در نظام حقوق اسلامی*. فصل نامه بصیرت، سال دوازدهم، شماره ۳۵.
- دوورژه، موریس. (۱۳۶۶). *روش‌های علوم اجتماعی*. ترجمه خسرو اسدی، تهران: نشر امیرکبیر.
- جعفری لنگرودی. (۱۳۷۰). *مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام*. تهران: گنج دانش.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۷). *مبادی اخلاق در قرآن*. قم: اسراء.
- جصاص، احمدبن علی. (۱۴۰۵). *احکام القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- حمیری، نشوان بن سعید. (۱۴۲۰). *شمس العلوم و دواء الکلام العرب من الکلام*. ج ۳، بیروت: دارالفکر المعاصر.
- خراسانی، آخوند. (۱۴۰۹). *کفایة الأصول*. جلد اول، چاپ دهم، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث.
- -----، -----، (۱۴۰۷). *فوائد الاصول*. تهران: وزارت ارشاد.

- خمینی، سیدحسن. «حدیث رفع». پژوهش نامه متین، دوره دوازدهم، شماره ۴۶.
 - سجادی، جعفر. (۱۳۸۰). **فرهنگ معارف اسلامی**. جلد اول، چاپ چهارم، تهران: انتشارات کومش.
 - شهیدثانی، زین الدین. (۱۴۱۳). **مسائل الافهام**. جلد سوم، مؤسسه معارف اسلامی.
 - راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۴۲۳). **المفردات فی غریب القرآن**، جلد اول و جلد چهارم، چاپ دوم، قم: دفتر نشر کتاب.
 - عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی). (۱۴۱۲ق). **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**. جلد ۳، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
 - عاملی، شیخ حر (۱۴۱۴). **وسائل الشیعة**. جلد هشتم و جلد پانزدهم، چاپ دهم، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
 - عسکری، حسن بن عبدالله. (۲۰۰۷). **تصحیح الوجوه**. مصر: مکتبه الثافه الدینیة.
 - قمی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). **جامع الشتات**. جلد ۲، تهران: نشر کیهان.
 - طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم بن عبدالعظیم. (۱۳۷۰). **حاشیة المكاسب**. جلد اول و جلد دهم، چاپ چهارم، قم: ناشر مؤسسه اسماعیلیان.
 - طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۹۵). **مجمع البیان**. قم: بنیاد پژوهش های اسلامی.
 - طوسی، ابوجعفر. (۱۳۸۷). **المبسوط فی الفقه**. جلد ۶، قم: المکتبه المرتضویة.
 - کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۲). **مقدمه علم حقوق**. تهران: شرکت انتشار سهامی.
 - کلینی، یعقوب. (بی تا). **الکافی**. ج ۶، ترجمه علی اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 - مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۱). **القواعد الفقهیة**. قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین.
 - ----- (۱۴۲۸). **مختصر الامثل**. ج ۱، قم: مدرسه امیرالمؤمنین.
 - ----- (۱۳۷۴). **تفسیر نمونه**. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 - موسوی خوئی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). **المستند فی شرح العروه الوثقی**. جلد ششم، چاپ دوم، قم: انتشارات مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی (قدس).
 - ----- (بی تا). **مصباح الفقاهه**. جلد ۴ و ۵، بی جا: بی نا.
 - ----- (۱۴۲۲). **محاضرات فی اصول الفقه**. قم: مؤسسه احیاء آثار السید الخوئی.
 - موسوی بجنوردی، السید حسن. (۱۳۷۷). **القواعد الفقهیة**. جلد پنجم، چاپ اول، قم: نشر الهادی.
 - محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۴۰۶). **قواعد فقه**. جلد چهارم، تهران: ناشر مرکز نشر علوم اسلامی.
 - مطهری، شهید مرتضی. (۱۳۷۳). **وحی و نبوت**. چاپ هفتم، تهران: صدرا.
 - نیشابوری، محمود بن ابوالحسن. (۱۴۱۵). **ایجاز البیان**. جلد ۱، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
 - نوری، میرزا حسن. (۱۴۰۸). **مستدرک الوسائل**. ج ۵، بیروت: مؤسسه آل البيت.
- Bentham,Jeremy. (2000). An Introduction To the Principles of morals and legislation,USA: Botoche books.